

بقیه از شماره گذشته ، ص ۳۹

غلط مشهور

(ك)

کافر - که معمولاً بفتح فاء استعمال کنند در اصل بکسر فاء است . ولی در شعر فارسی نیز بفتح استعمال شده است چنانکه مسعود سعد گوید :

حرمت روی ترا نینم لاله حشمت موی ترا نبویم عنبر
رفتم از پیش اوی و پیش گرفتم راهی سخت و سیاه چون دل کافر.

کبید - بمعنی جگر که معمولاً بفتح کاف و باء تلفظ میشود در اصل بر سه وزن است : « کبید ، مانند « کتف ، و « کبید ، مانند « عبد ، و « کبید ، بروزن « غمد ، و « کبید ، بفتححتین را معانی دیگر است (۱) .

کئیه - بمعنی نوشته در اصل « کتابه ، بر وزن « قیافه ، است که الف آن ممال شده و بیاء تبدیل یافته است ، بنا بر این کاف آنرا مکسور باید خواندنه مفتوح .

کرایه - بمعنی اجرت و وجه اجاره که معمولاً بر وزن «وقایه» تلفظ کنند در اصل «کراء» بر وزن «ضیاء» است؛ و آن در اصل مصدر «کاریته» است و اسم فاعل آن نیز «مکاری» مانند «موازی» است چنانکه در حرف میم بیاید (۱) .

کعب الاحبار - که اغلب بحاء نقطه دار تلفظ میکنند بحاء بی نقطه است و «احبار» جمع «حبر» است بکسر یا فتح حاء (۲) . گذشته از آن بنا بقول صاحب قاموس «کعب الحبر» بصیغه مفرد باید گفت نه «کعب الاحبار» بصیغه جمع (۳) .

کفاف - بمعنی کفایت و کافی که معمولاً بکسر کاف تلفظ میشود بفتح است . و «کفاف» بکسر معانی دیگر دارد (۴) .

کفاش - بر وزن «صراف» کلمه ایست که از ماده فارسی بر وزن عربی ساخته اند .

کلبتین - که معمولاً بکسر تاء تلفظ میکنند بفتح آن یعنی بصیغه تشبیه است (۵) .

کیف - بکسر کاف و سکون یاء گویا همان «کنف» عربی باشد که

۱ - «المصباح المنیر»

۲ - صاحب «صراح اللغة» گوید: «قال الفراء هو بالكسر وهو العالم و قبل کعب الحبر امکان هذا الحبر الذي يكتب به لانه كان صاحب كتب و قال ابو عبیده هو بالفتح و معناه العالم» .

۳ - «و کعب الحبر و یکسر ولا تقل الاحبار (م)» (قاموس) .

۴ - «قاموس»

۵ - صاحب کتاب «الالفاظ الفارسیة العربیة» گوید: «الکلبتان آلة من حدید

یأخذ بها الحداد الحدید المجمع تعریب کلیدن و منه کلبتان بالترکیة و الكردیة» .

در کتب لغت بکاف مکسور و نون ساکن ضبط کرده اند (۱).

(گ)

گاهاً - بتئوین که بعضیها بجای گاهی ، استعمال میکنند از غلطهای مشهور است .

(ل)

لاالنافیة للجنس - اغلب در این عبارت بعد از کلمه «لا» همزه ای بیفزایند و «لا» را ممدود خوانند (لاالنافیة للجنس) ولی صواب آنست که الف «لا» بالتقاء ساکنین بیفتد و همزه ای افزوده نشود . و همچنین است «لالناهیة» و «لالنهی» و امثال آنها .

لاش - بمعنی ناچیز که در فارسی استعمال میشود گویا مخفف «لاشی» ، عربی باشد . سعدی گوید :

بدین زمین که تو بینی ملوک طبعانند

که ملک روی زمین پیششان نیرزد لاش .

لایتجزا - که اغلب الف آخر آنرا بشکل یاء نویسند (لایتجزی) درست نیست و باید بصورت الف نوشته شود زیرا منقلب از همزه است نه از واو و یاء .

لایتناهی - که بعضیها بقیاس «نامتناهی» ، بکسر هاء و یاء ساکنی در آخر تلفظ کنند بفتح هاء و الف آخری است که بصورت یاء نوشته میشود .
لحاف - که معمولاً بفتح لام تلفظ کنند بکسر است (۲) . و گاهی الف آنرا

۱ - «قاموس» ، «صحاح» ، «المغرب» . صاحب «اقراب الموارد» گوید:

«الکنف بالکسر وعاء اداة الراعی و وعاء طويل یکون فیه متاع التجار واسقاطهم» .

۲ - «المصباح المنیر» .

ممال سازند و «لحیف» گویند : نظامی :

لحیفی بر افکنده بر پشت بور در آمد بزیر آن تن پیل زور.
لحد - بمعنی قبر که بفتح حاء تلفظ میشود بسکون آن است و در لام آن
فتح و ضم هر دو جایز است (۱). ولی «لحد» بفتح تین را در شعر نیز
استعمال کرده اند چنانکه حافظ گوید :

چشم آن دم که زشوق تو نهاد سر بلحد
تبادم صبح قیامت نگران خواهد بود .

و نظامی گفته است :

تینغ زنان چون سپر انداختند درلحد آن خشت سپر ساختند .
و همچنین خاقانی گفته است :

پیش کان تنک شکر در لحد تنک نهید

ببوسه تلخ وداعی بشکر باز دهید .

لحیم - بروزن «حسیب» در اصل «لحام» مانند «حساب» است (۲) که
الف آنرا بیاء تبدیل کرده اند .

لغافه - که معمولاً بروزن «علامه» تلفظ میکنند در اصل «لغافه» بروزن
«حباله» است (۳) .

لم یزرع - در امثال عبارت : «فلان جازمینی است لم یزرع» بصیغه مجهول
است وای اغلب آنرا «لم یزرع» بصیغه معلوم خوانند .

لیاقت - بمعنی برازندگی که اغلب بفتح لام تلفظ کنند بکسر آن
است (۴) .

۱ - «المصباح المنیر»

۲ - «محیط المحيط»

۳ - «المصباح المنیر»

۴ - «اقرب الموارد» .

لم یکن - که حرف استیترک است از « لکن » عربی گرفته شده و بنا بر این کاف آن مکسور است نه مفتوح .

*(م) *

ما الکافة - در این عبارت اغلب بعد از « ما » همزه‌ای بیفزایند و « ماء الکافة » گویند ولی صواب آن است که بشکل « ما الکافة » تلفظ شود یعنی الف « ما » بالتقاء ساکنین بیفتد و همزه‌ای افزوده نشود چنانکه در « لانا فیة للجنس » گذشت .
 مات مئة الجاهلیة (۱) - در امثال این عبارت اغلب کلمه « مئة » را بفتح میم خوانند ولی صواب آن است که بکسر خوانده شود زیرا برای بیان نوع است و صیغه نوع بر وزن « فعلة » باشد بکسر فاء ، و همین کسره است که واو عین الفعل را بیاء منقلب ساخته است . و « مئة » بفتح میم مخفف « مئة » بتشدید یاء است یعنی بر وزن « فیله » است و بمعنی جیفه و لاشه میباشد (۲) .

ماشه - بمعنی انبر در اصل « محشه » بر وزن « مخذه » است و بمعنی آلت بر افروختن آتش میباشد (۳) :

۱ - این عبارت جزء حدیثی است و آن چنین است : « من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة » .

۲ - جوهری گوید : « والمیتة مالم یلحقه الذکاة و المیتة بالکسر کالجلسة و الרכبة یقال مات فلان میتة حسنة » . و فیومی گوید : « و سجدت سجدة بالفتح لانها عدد و سجدة ضویلة بالکسر لانها نوع » . و در کتاب « انوار فی اللغة » تألیف ابو زید سعید بن اوس بن ثابت انصاری ، بیروت ، ۱۸۹۴ ، ص ۹۲ گوید : « والمیتة بکسر المیم الحال التي یكون علیها الشیء ، کقولک کریم المیتة وحسن الصرعة و الکسر مطرد فی الحالات کلها کما ان الفتح مطرد فی المرة . هذا الحق عندی الذی لا یجوز غیره » .

۳ - « فطر المحيط » .

مالیات - که بتخفیف یاء استعمال میشود در اصل بتشدید یاء است .
 مالیخولیا - تحریف شده «مالنخولیا» است که در زبان لاتین «Meiancholia»
 بوده و در کتب لغت عربی بشکل «مالیخولیا» و «ملنخولیا» وارد آمده
 است . و چون این تحریف از ناحیه خود عربی زبانان صورت گرفته است
 بنا بر این نباید جزو غلطهای مشهور شمرده شود (۱) .

ماوراء الطبیعة - در این عبارت بعضیها کلمه «وراء» را بضم همزه خوانند
 ولی در اصل مفتوح است زیرا ظرف است و فتحه علامت نصب آن میباشد .
 ماوراء النهر - نیز مانند «ماوراء الطبیعة» بفتح همزه است (۲) . و گاهی برای
 تخفیف الف و همزه آنرا حذف کنند و «ماوراء النهر» گویند چنانکه منوچهری
 گفته است :

بك مرغ سرود پارسی گوید بك مرغ سرود ماوراءالنهری .

مبتنی - «ابتنی» مانند مجرد خود که «بنی» باشد متعدی است (۳) و بنا بر
 این وقتی که «مبتنی» بجای «مبنی» استعمال میشود باید آنرا بصیغه
 اسم مفعول یعنی بفتح نون و الف آخر خواند نه بصیغه اسم فاعل یعنی
 بکسر نون و یاء آخر ولی معمولاً این نکته را رعایت نکنند و آنرا بصیغه

۱ - صاحب «اقراب الموارد» گوید : «الملنخولیا اضطراب ملازم للعقل تسببه
 شدة الغم و يعرف بالسوداء یونانیة مركبة من ملان ای اسود و خولسی ای مرة
 والبعض یقولون مالیخولیا سمی بذلك لانه فیما قیل مسبب عن الغلط المذكور»
 ۲ - در حرکت این همزه گاهی از خود عربی زبانان نیز اشتباهی دیده میشود
 چنانکه در عبارت : «النیلسوف من النار ابحتی مدن الترك فیماوراء النهر»
 («تاریخ الحکماء» قفطی، مصر، ۱۳۲۶، ص ۱۸۴، س ۹ - ۱۰) همزه «ماوراء»
 را بکسر ضبط کرده اند .

۳ - فیومی گوید : «و بیت البیت و غیره ابنیه و ابنتیه فابنتی مثل بعثه
 فابنت» .

اسم فاعل خوانند چنانکه گویند: «میتنی براینکه ...» یعنی «مبنی بر اینکه ...».

مبیرا - بر وزن «مہیا» بالف باید نوشته شود نه بیاء (مبری)، زیرا الف آن در اصل همزه بوده است.

مبیرز - بمعنی فائق و برجسته بکسر راء یعنی بصیغۀ اسم فاعل است (۱) ولی معمولاً آنرا بفتح راء خوانند.

مبغوض - از کلمات ساختگی است که بجای «مبغض» بر وزن «محکم» استعمال میشود و فعل آن «ابغض» بر وزن اکرم است (۲).

متارکه - در اصل بفتح راء است ولی عموماً بکسر آن تلفظ کنند. و همچنین است تمام مصادری که بر وزن «مفاعله» باشد.

متاره - بمعنی آفتابه در اصل «مطهره» بکسر یا فتح میم است (۳).
متارکاء - که معمولاً بتخفیف تاء و تشدید کاف تلفظ کنند در اصل بتشدید تاء و تخفیف کاف است.

متداول - که اغلب بکسر واو تلفظ کنند بفتح آن است (۴).

۱ - جوهری گوید: «و برزالرجل ایضاً فاق علی اصحابه».
۲ - حریری در کتاب «درۃ القواس فی اوہام الخواس» (قسطنطنیہ، ۱۲۹۹، ص ۲۲) گوید: «ومن اوہامهم ایضاً فی تفسیر صیغۃ المفاعیل و ہومن مفاضح اللحن الشبیح قولہم قلب متعوب و عمل مفسود و رجل مبغوض و وجہ القول ان یقال قلب متعب و عمل مفسد و رجل مبغض لان اسول اذہا رباعیۃ و مفعول الرباعی یعنی علی مفعول فکما یقال اکرم فهو مکرم و اضرم فهو مضرم کذلک یقال اتعب فهو متعب و افسد فهو مفسد و ابغض فهو مبغض و اخرج فهو مخرج».

۳ - مطرزی گوید: «المظہرة الاراوة و کذا کن اناء بتطہریہ و فتح المیم لغة».

۴ - فیومی گوید: «تداول القوم الشیء تداولاً و حصوله فی یدہا تارة و فی یدہا اخرى».

متههدی - از « مهدی » ساخته شده است .

متناسب الاندام - از غلطهای مشهور است که بر سر کلمه فارسی الف و لام در آورده اند .

متنفذ - بروزن « متصرف » از کلمات ساختگی است زیرا فعل آن که « تنفذ » باشد در کلام عرب نیامده است و بجای آن « نافذ » و « نفوذ » بفتح نون و « نفاذ » بروزن « صراف » را بکار میبرند (۱) .

متوفی - بمعنی وفات یافته و مرده که بعضیها بصیغه اسم فاعل تلفظ کنند بصیغه اسم مفعول است (۲) .

هجزا - نیز مانند « مبرا » بالف باید نوشته شود نه بیاء زیرا الف آن در اصل همزه بوده است .

مجوهرات - از کلمه « جوهر » ساخته شده است .

مجسی - بمعنی آمدن که بعضیها بفتح میم و سکون جیم بروزن « وحسی » تلفظ میکنند (۳) از غلطهای مشهور است و اصل آن « مجی » « بهمزه ای در آخر است بر وزن « مبیع » .

مجابا - که در زبان فارسی اغلب بشکل « بیمجابا » استعمال میشود در اصل « محاباة » بزیادت تاء مصدری است . و ممکن است « محابی » یعنی مصدر

۱ - « اقرب الموارد »

۲ - بطرس بستانی در « محیط المحيط » گوید : « و توفی فلان علی الجاهول قبانت روحه و مات فالله المتوفی والعباد المتوفی . و من اقیح اغلاط العوام قولهم توفی فلان بصیغه المعلوم ای مات . فهو متوف . قبل مریتهم جنازة فسأل من المتوفی یرید المیت فقیل له الله تعالی یراد به القابض الروح » .

۳ - چنانکه مرحوم حجة الاسلام در الفیه خود (شاید از روی تعمد) گفته اند :
و قصة البیاد مع الکتاب و مجیها به مع الابهاب .

میعی باشد که در رسم خط یاء آنرا بالف تبدیل کرده باشند. و همچنین است «مدارا» و امثال آن.

مجال - بمعنی ممتنع که اغلب بفتح میم تلفظ میشود در اصل بضم است،

ولی در «لامحاله» بمعنی ناگزیر میم را مفتوح باید خوانند (۱).

مجال - جمع «محل» بفتح میم و تشدید لام است.

محببت - بمعنی دوستی بفتح میم است نه بضم آن.

محتضر - (آنکه در حال نزع باشد) که بعضیها بکسر ضاد تلفظ کنند

بفتح آن است (۲).

محاك - در اصل بکسر میم و تشدید کاف است که اسم آلت باشد از

«حك» بمعنی ساییدن ولی معمولاً آنرا «محاك» بفتح میم وحاء و تخفیف

کاف خوانند، و در شعر فارسی مخفف و مشدد هر دو آمده است. حافظ

گوید:

خوش بود گرمحاك تجربه آید بمیان تاسیه روی شود هر که در او غش باشد.

و نظامی گوید:

شاه فرمود تا بمجلس خاص بر محاکها زنند زر خلاص.

و خاقانی گوید:

بر محاک کعبه گو جنس بلال آمد برنك

هر که را از بو لهب رویت شادان آمده.

و نیز گوید:

۱ - صاحب «قاموس» گوید: «والمجال من الكلام بالضم ما عدل عن وجهه».

و نیز گوید: «لامحالة منه بالفتح لابد».

۲ - صاحب «معین المعنی» گوید: «واحتضر الرجل علی المجهول حضره الموت

فهو محتضر ای قریب من الموت».

از پس زر اختران کامده بر محک شب

رفت سیاهی از محک مانند سپید پیکری.

محدث - که بعضیها بضم میم تلفظ کنند بکسر است .

مخبط - از کلمات ساختگی است زیرا فعل آن که «خبط» از باب تفعیل

باشد در زبان عربی استعمال نشده و بجای آن «تخبط» از باب تفعیل آمده

است . قال تعالی : «الذی یتخبطه الشیطان من المس» .

ولی «مخبط» در ادبیات فارسی نیز آمده است ، سعدی گوید :

چون مخبط شد اعتدال مزاج نه عزیمت اثر کند نه علاج .